

شد برود روستای گل‌گل مستاجری» پس از سیل عشقعلی نتوانسته بود اسباب و اثاث کاملی برای خانه بگیرد. یکی از همین اسباب‌ها تلویزیون بود. جواهر می‌گوید: «امیرمحمد پسر امسال می‌ره کلاس هفتم و افسرده‌تلویزیون شده.»

بغض جواهر می‌ترکد: «امروز نشسته و حساب کرده و می‌گوید دالکه (مادر) امروز من ۱۰ ماه و ۲۲ روز است تلویزیون ندیدم. شب‌ها مجبورم او را به خانه فامیل‌ها و هم‌طایفه‌ای‌ها ببرم تا تلویزیون ببیند و از غصه دلش کم شود.»

خشم جواهر از دست معتمدانی است که وسایلی را که خیرین از شهرهای دیگر به چم‌مهر فرستادند، میان فامیل‌های خود تقسیم کردند. «هر چه از تهران یا شهرهای دیگر آمد میان آشناهای خودشان تقسیم کردند و حرف ما این بود که کاش خود دولت وسایلی رو که اینجا می‌آورد، بین همه مردم تقسیم می‌کرد. امروز ما یک پیرمرد و پیرزنیم که پولی نداریم. کل سرمایه زندگی ما همین ده تا گوسفند و سه تا مرغ‌اند که خرج خودشون رو هم در نمی‌آرن.»

میان چم‌مهر پایین تنها جواهر نبود که خانه‌اش لنگ پول بود، حمزه جوان هم حالا در خانه پدرش زندگی می‌کند، چون هنوز نتوانسته خانه‌اش را تمیم کند. خانه حمزه کنار خانه پدرش و برادرش در یک حیاط است. حیاطی بزرگ که در آن مرغ‌ها و بوقلمون‌های زیادی می‌روند و می‌آیند. یکی از راننده تریلی‌ها، ماشین خود را در حیاط خانه پدری حمزه پارک کرده است و کنار حیاط هم مادر و جواهر حمزه باغچه‌ای درست کردند که حدود ۱۰۰ درخت پرتقال دارد.

در چم‌مهر میان حیاط بعضی خانه‌ها تنه تنه نمودن نخل‌ها از دیوارهای خانه بالاتر زده است. حیاط خانه پدر حمزه هم چنین نخلی را در میان خود دارد، اما خانه حمزه حالا ویرانه‌ای است که هیچ‌کس در آن زندگی نمی‌کند. حمزه می‌گوید به تمام خانه‌ها می‌آید و دادند و دهیار گفت چون خانه من فرعی است به آن وام تعلق نمی‌گیرد و من هم مجبور شدم در خانه پدرم زندگی کنم. سر همین زخم گذاشت و رفت و دخترم من رو هم گذاشت برای من و گفت تا خونه رو درست نکنی بر نمی‌گردم. تمام جهیزیه همسر حمزه میان خانه مانده است. گوشه‌ای لباسشویی شکسته شده و کناری یخچالی با درهای باز. حمزه خودش راننده تاکسی است و مردم روستا را هر روز به پلدختر می‌برد و به چم‌مهر باز می‌گرداند و بابت هر مسیر هم ۱۰ هزار تومان می‌گیرد. «پول شیر خشک و پوشک بچه‌ام آن قدر گران است که یک قرون هم نمی‌مونه که بخوام باهاش خونه را بسازم.» در سرتاسر چم‌مهر، روی دیوارهای خانه‌هایی که خراب شده‌اند، جای شلاق آب مانده است و نشان داده که سیل تا سقف خانه‌ها رفته است.

منصور میراحمدی دهیار آبادی می‌گوید که سه گروه اینجا کار می‌کنند. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بنیاد مسکن و بنیاد امام رضایی‌ها که هر کدام کار خود را تا جایی پیش برده‌اند. البته سپاه به مردم گفته است کلید تحویل می‌دهد اما بنیاد مسکن سفت‌کاری را به پایان رسانده است و گفته که مابقی کارها را مردم باید با ۱۵ میلیون وام معیشت و ۱۰ میلیون وام بلاعوض ادامه دهند. مشکل مردم اینجا است که هزینه برای اتمام خانه‌ها ندارند و خیلی‌ها ساختمان خانه را ساختند اما به دلایل مختلف نتوانستند حیاط و بناهای دیگر خانه از جمله حمام و دستشویی را تمام کنند. به گفته میراحمدی روستای چم‌مهر نزدیک به ۳۴۰ خانوار دارد. «حدود ۱۰۰ خانه در چم‌مهر بالا و بیش از ۷۰ واحد در چم‌مهر پایین ساخته شده و مابقی خانه‌ها هم تعمیری است. برای خانه‌های تعمیری ۴۰ میلیون دادند و برای احداث هم کسی که در حریم خانه داشته، واحدش به سایت‌های در دست ساخت منتقل شده و آنهایی که در حریم نبود در جاسازی شده است.»

### این آلونک‌ها به درد ما نمی‌خورد

مساحت خانه‌هایی که پس از سیل ساخته شده‌اند، هر کدام ۸۵ متر است، نکته‌ای که داد عمو نورالله را در آورده بود. «من هزار متر حیاط داشتم که طویله و خانه‌ام در آنجا بود. حالا کل حیاط و خانه‌ای که به من دادند دو بیست متره و جا هم ندارم. این آلونک‌ها خانه نشد. تازه به من می‌گویند خانه‌ات بر جاده است و باید مستراح را هم ببریم داخل خانه بسازیم. کدام آدم عاقلی مستراحش را می‌برد داخل خانه؟ میان پیرمردان آبادی حاج قیفر هم می‌گوید که ۷۵ میلیون تومان وام گرفته اما نتوانسته خانه‌اش را کامل کند. «خونه که همین طور ماند و من هم یک سال است که رفته‌ام پلدختر کرایه نشینی. ۴۰ میلیون رهن دادم و ماهی ۲۰۰ هزار تومان هم اجاره می‌دهم. حالا مانده‌ام که چه کنم و اگر سال سرب‌باید به کجا بروم؟»

### گله‌ها در خانه‌ها

حمیدرضایی از دامداران آبادی است که می‌گوید پس از سیل در پلدختر خانه‌ها اجاره کرده و نرزش و بچه‌هایش را فرستاده آنجا و حالا خودش تنها در چم‌مهر گله‌داری می‌کند. «پیش از سیل هم دامداری داشتم و هم خانه، اما سیل همه را ویران کرد. ما هم با ۱۰ میلیون تومان نمی‌توانستیم درست گله دامداری کنیم و فقط گله را آوردیم در یکی از خانه‌های تخریب‌شده و اجاره‌خانه‌ها به صاحبش می‌دهم و خودم هم شب‌ها در چادرهای اهدایی می‌خوابم.» نبود ساختمانی برای دامداری تنها مختص حمیدرضا نیست. این بساط، بساط امراالله هم هست. او که حالا دامداریش شده است یک حصار فلزی با یک سقف پارچه‌ای، هر روز از کوه‌های چم‌مهر که بازگردد، گوسفند‌ها را در این آخور ریز جای می‌کند. وای از آن روزی که هوای چم‌مهر سرد شود. آن روز روز رحمت و بدبختی امراالله است. از همان زمان امراالله نتوانست یک دامداری دیگر سرپا کند. «سیل که اوما همه‌هونه‌ها رفته به زیر آب از سرآبادی تا آغل گوسفند‌های مه‌که‌ته روستا، این آب می‌اوما. چی قیامت بی‌اوما. هونیا مردم دهم درسن.» این رامی‌گوید و به سراغ گوسفندانش می‌رود و تانکر آبی را بازمی‌کند و برای گوسفندانش آب می‌ریزد. آرام زیر لب می‌خواند: ای خدا شوی دووازه / آسمو پری ستاره / چی همه شو، تو کریم / آکه دردم چاره ناره / .  
□

۱. ناله هم‌صحبتم و تب و تنهایی رفیقم شده است. درد دل و خون جگر آب و نانم شده است.

۲. خدا یادواره شب‌شد و آسمان پراز ستاره. مثل هر شب دچار تب شدم. آه که دردمن چاره‌ای ندارد



شهروند □

«شهروند» از یکی از روستاهای پلدختر یک سال پس از سیل گزارش می‌دهد

# نیمه راه بازسازی

□ **«امیرحسین احمدی»** بانگ آواز امراالله از دور به گوش می‌رسد: «ناله بی هوم صوبتم، تو بی رفیقم! درد دل، خین جگر بی او نویم!». گوسفندانش را از یال کوه‌های چم‌مهر به پایین دست دشت می‌آورد تا گله را ببرد و در آخور جا کند. قبل از اینکه آفتاب از پشت کوه بالا بیاید، امراالله گوسفندان و بزهایش را از دامنه‌های کوه به سمت بالا می‌کرده و حالا که خورشید در وسط آسمان است، حدود صد گوسفند و بز مثل تکه پنبه‌های سفید و قهوه‌ای و سیاه چرا می‌کنند و کم‌کم به پایین کوه می‌رسند. فروردین امسال که سیل آمد، ساختمان دامداری امراالله را درهم کوفت و آن را ویران کرد. سیل ۳۰ بره او را هم کشت، اما بخت با امراالله یار بود که موقع سیل گوسفندانش روی مراتع بلند می‌چریدند.

مشکلی که داریم زمین‌های زراعی از بین رفته‌اند و احتیاج داریم وام اشتغال بدهند که هر کس می‌تونه کار خودش رو از سر بگیره. ما کشاورز میون این روز خونه پمپ و دینام و موتور داشتیم که همه را سیل برد و زمین‌ها و باغ‌ها رو هم خراب کرد. دولت به کسی که پمپ داشته و کلی خسارت دیده ۸ میلیون وام داده. ۸ میلیون را چه کار کند؟ پمپ را تعمیر کند، لوله بخره، قسط وام را بدهد. چه کند؟ سیل همه روستاها مثل چم‌مهر را که کنار رودخانه بودن گرفته، ولی برای خسارت‌هاش مبلغ ناچیزی دادن. خود من دامداری داشتم و ۶۰ میلیون خسارت دیدم، اما ۱۵ میلیون تومن بیشتر به من خسارت ندادن و نمی‌دونم این ۱۵ میلیون را چه کنم.»

پل از رودخانه که رد شود، راه شوشه روستای چم‌مهر به دو شاخه تقسیم می‌شود، یکی به چم‌مهر بالا می‌رود و دیگری به چم‌مهر پایین. در سه گوشه روستا نهادهای مختلف و بنیادهای خیریه خانه می‌سازند. روی دیواری نوشته شده است: «چم‌مهر را می‌سازیم.» ماشین‌های باری کوچک و بزرگ تک‌توک در روستا می‌روند و می‌آیند و مردم روستا هم هر کدام ساختن خانه‌های نیمه‌کاره خود را پیش می‌برند.

در کوه‌های روستا صدایی جز سکوت شنیده نمی‌شود. سکوتی که گاهی رفت و آمد ماشین یا لایخ قدم‌های آدمی یا صدای چکش کوفتن کارگران بر تیر آهن‌های واحد‌های مسکونی آن را برهم می‌زند. دسته‌های درنا و ملیج ناگاه مانند نقطه سیاه بزرگی بر فراز آسمان پیدا می‌شوند و سپس در نقطه‌ای از روستا فرود می‌آیند. بقایای خانه‌های ویران مانده از سیل، تیر آهن‌ها و تپه‌های خاکی، پتوها و بالشت‌ها و وسایل مانده در گل‌های خشکیده، خانه‌های نیمه‌کاره سیمانی، چهره امروز چم‌مهر است. چهره‌ای که اهالی چم‌مهر با آن غریبه‌اند. گویی حالا در جهانی زیست می‌کنند که آلونک‌های آن دیگر هیچ شباهتی به حیاط‌های بزرگ روستای کوچک‌شان ندارد. بعضی از خانه‌هایی که تکمیل شدند، در ندراند و بر چارچوب ورودی خانه پرده‌ای نصب شده است. در حیاط بعضی دیگر جاله بزرگی کنده شده که نشان می‌دهد محل قبلی دستشویی خانه بوده است.

جواهر و شوهرش عشقعلی هم صاحب یکی از این خانه‌ها هستند. در کوچه‌ای که راه خاکی دارد و به زمین‌های کشاورزی چم‌مهر می‌رسد. می‌گوید عمری کارگری و رعیتی کرده است و انگشت‌نمای مردم بوده که «جواهر کارگری می‌کند»، اما توانسته برای خود یک زندگی آبرودار سروسامان دهد. «زندگی را ترتیب دادم، اما سیل به چشم برهم زدنی همه را با خود زیر آب برد.»

چشمان عشقعلی شوهر فضا که سنش به ۶۵ سال می‌رسد، کم سو شده و او را خانه‌نشین کرده است. با این حال اما عشقعلی خرده‌کارهایی را که از دستش بر بیاید انجام می‌دهد. یکی از همین خرده‌کاری‌ها هم سیدگی به ده پانزده گوسفندی است که بعد از سیل خریده‌اند و سرمایه زندگی‌شان است. خانه جواهر حیاط کوچکی دارد. بی‌هیچ درخت و گیاهی. سه مرغ در حیاط مشغول نوک زدن به خاک‌اند و در گوشه دیگری گوسفند‌های عشقعلی در طویله‌ای که با سقفش با حصیر پوشیده شده مشغول کاه خوردن. خانه جواهر دو طبقه دارد. طبقه پایین که خانه است و بالا خانه‌ای هم در بالا دارد که جواهر می‌گوید آن را هنوز مرمت نکرده‌اند. «خونه ما کامل زیر آب رفت و بعد گفتن این تعمیریه. ۲۵ میلیون برای تعمیر خونه دادن و ۱۵ میلیون تومن هم دادن برای اینکه دوباره وسیله بخریم.»

می‌گوید با قرض گرفتن و با کمک این ۴۰ میلیون توانستند طبقه پایین خانه را مرمت کنند، اما دیوارهای بالا خانه همچنان پوسیدگی‌های باقی‌مانده از سیل را دارد. «در این بالا خانه دخترم زندگی می‌کرد. اما نتوانستیم اونجا رو بازسازی کنیم و دخترم مجبور

ده ماهی است که از سیل شهرهای لرستان می‌گذرد. سیلی که به چم‌مهر هم رسید و از روی تمام خانه‌ها، زمین‌های کشاورزی و دامداری‌های آن گذشت. چم‌مهر یکی از روستاهای پلدختر گویی برای همیشه از انتظار رسیدن بهار هراس دارد. بهاری که هرچند پر از نغمه چهچه گنجشک‌ها باشد، اما کسی از روستاییان غرش هولناک رودخانه کشکان را از یاد نبرده است. رودخانه‌ای که خیز برداشت و از بالای سر تمام روستا رد شد. غرشی که یکی از اهالی روستا این‌گونه از آن یاد می‌کند: «عاموای سیل سی ایما چی قیامت بی.» «عمو این سیل برای ما مثل قیامت بود. می‌گوید آب چنان آمد که خانه‌ها از هم شکافتند.»

سرتاسر گردنه‌های پیچ در پیچ چم‌مهر کوه‌های سر به فلک کشیده‌ای را به چشم می‌کشاند که هر کدام از حله سبز رنگ پوشیده شده‌اند. حله‌ای از جنس پونه‌های کوهی، سبزی‌ها و درختان رنگ‌به‌رنگ. در دامنه همین کوه‌هاست که طایفه‌های ایل حسونند مال (چادر)‌های خود را بنا کرده‌اند تا روزهای آخر قشلاق خود را در زمستان چم‌مهر بگذرانند. زمستان‌ها از سرمای الشتر و دلفان راه خرم‌آباد را می‌گیرند و به سوی پلدختر می‌آیند و تابستان‌ها هم گله‌های خود را از زیر آفتاب گرم پلدختر به سمت کوه‌های خوش آب‌وهوای الشتر می‌کنند. هر کدام از طایفه‌ها که تعداد چادرهایشان به بیش از چهار یا پنج تا نمی‌رسد، در دامنه کوهی اتراق کرده‌اند. گوسفندان‌شان می‌چرند و سگ‌هایشان پاسبانی می‌دهند. وقت رفتن کم‌کم فرا می‌رسد، تا دو هفته دیگر کوچ به سمت بیلاق‌های لرستان آغاز خواهد شد.

### کدام چم‌مهر؟

پیچ‌پیچ جاده چم‌مهر هر چه جلوتر می‌آید، نقاطی خاکستری رنگ در دور دست نمایان‌تر می‌شود. نقاطی که حکایت از رسیدن به آبادی دارد. به موازات همین جاده چون تن مار پیچ در پیچ است که رودخانه کشکان، غران در بستر خود می‌تازد و می‌چهد. جاده از روی پلی می‌گذرد که بر رودخانه کشکان ساخته شده است. پل تازه‌ساز را ناهمواری بسیار است. آن قدر که هر ماشینی که می‌خواهد از آن بگذرد، باید آرام برود، ترمز بگیرد و دوباره آرام راه بیفتد تا پستی بلندی‌های روی پل را رد کند و به آبادی برسد.

کنار پل بر است از تپه‌های شن و ماسه و سیمان و کامیون‌ها و تریلرهایی که ایستاده‌اند. چند تایی کارگر هم هستند که می‌روند و می‌آیند. دور دست آهن‌پاره‌هایی غول‌آسا و آبی‌رنگ به چشم می‌خورد که روی خاک رها مانده‌اند. آهن‌پاره‌هایی که پیش از سیل پل رودخانه کشکان بودند و حالا روی بستر قبلی رودخانه باقی مانده‌اند.

هادی کنار همین پل ایستاده است. خودش کشاورز است و حالا دو تا پسر مدرسه‌ای و یک دختر شیرخواره دارد. می‌گوید ۲۰ سالم بود که پسر اولم به دنیا آمد و امروز کلاس پنچ دبستان است. سیل که آمد کشاورزی و زراعت هادی و هم‌روستایی‌هایش را تا آنجا که می‌توانست از بین برد. روز آمدن سیل را که به خاطر می‌آورد، گویی بخواهد تمام آنچه را که اتفاق افتاده است، با دستانش ترسیم کند به رودخانه و خانه‌خرابه‌هایی که هنوز در مسیر رود ایستاده‌اند، اشاره می‌کند. «پارسال که سیل اومد، اینجا که حالا رودخانه است، همه خونه بود، صبح ساعت هشت و نیم بود که آب اومد. بخت یارمون بود که همگی با هم فامیل بودیم و یکی یکی همدیگه رو صدا زدیم.»

به خرابه‌هایی می‌نگرد که هنوز در مسیر جدید رودخانه پیرجامانده‌اند. «تمام زراعت

و زمین و خونه و اموال از بین رفته و چیزی برامون از کشت و کار نمونده. خدارو شکر با

کمک ملت و خیرین خونه‌ها را دارند می‌سازند، ولی مشکل فقط خونه‌ها نیستن، تنها